

# محمدا عمر خن بلزائی

حصه ۲

اوصاف شکوفه راز کشمیر	بودم به امس چند خا نان
در دامن کوه سار کشمیر	خوش و نلمون بهار دیدم
این حلوة لاله زار کشمیر	در باغ بهشت هم با شد

باقی پنج بیت دیگر هم به همین فاقیه در امتداد شمار آورده است و چند بیت دیگری که در اخیر حکایات و قصائد بطور تاریخ در باره خود نوشته است عیناً نگاشته می شود:

## قطعه

دوستان چون ترم در دیدن کنید	بر دعای خویش یاد من کنید
من ندانستم بیا سو دم همه	هو شمار بد و فرا دامن کنید
نفس و شیطانست و دنیا و هوا	سعی ما در دفع این دشمن کنید
این دل آهن صفت ما را نخت	از نگاه صاف دل رو شن کنید
چشم، بینا و چه در راه پیش	از طریق شرع دین رفتن کنید



در هزار و دوصد و شصت کسرام شرح این گنزار رحمت شد تمام هر که خواند از دعا بیادم کند بیاد رحمت از حقش از ما سلام مضمون دیگری که به نشر در قسمت دیگر صفحات بیاض نوشته است اینگونه تمام شد این بیاض مقدمه گشای دلهای پریشان و فرحت افزای خواطر دوستان به ریخ شهر رجب المرجب من توفیق دار السلطنه کابل بدست خط فقیر بی بیاضعت و حقیر بی فصاحت محمد عمر ابن محمد کلان خان درانی تحریر شهر رجب المرجب سنه ۱۲۶۰ هجری

هفت بیت دیگری که در اخیر کتاب واقعات کربلای معلی که سرایا به نظم و خط خود اوست در باره خود چنین گفته است:

نوشتم من زار این نسخه را	که خواند زمن بعد ازین بیاد گوار
الهی بحق شهیدان کربلا	که کردند در رهت جان نزار
الهی بحق محمد رسول	که دارد بدر گناه تو اعتبار
ز اعمال خود گشته ام منفعل	ندارم امیدی بجز کرد گنادر
الهی بحق شه دین حسین	گناه من خسته را در گذار
عمر نام دارم مسافر غریب	ز افقین درانی وطن فند هار

نوشتم من این نسخه در اندراب

هزار و دوصد با نو دمی شمار

۱۲۹۰ ق

زمانی که جناب محمد عمر خان و عمر در شهر مزار شریف اقامت داشتند این نظم را با احترام روضه شریفه سروده اند:

این مکانست کسورا که گذار است اینجا

مستی و سر خوشی و چشم خمار است اینجا

اند ر پنجانه وزیده است کوی باد خزان  
 بلبل و غنچه گل حوش بها را است اینجا  
 غرقه گمان را خبری نیست ازین جای نجات  
 ورنه از موج گران دست کنار است اینجا  
 هر کرا ز ننگ بود آئینه د یسده و دل  
 صیقل ز ننگ دل و دفع بها را است اینجا  
 سر به میدان ننه و کوی صفت ناظر باش  
 دیده بکشای و بین شاهوار است اینجا  
 سر کشی، ندی و خود بن بجوی می نخرند  
 خسته دل باش و دل خسته به کار است اینجا  
 بقدر دینی و دنیا ست بود هر که نصیب  
 جای امنیست ز اعدا و فرار است اینجا  
 کر تو میخانه و مسجد طلبی راست درین  
 زردی گونه دمی لاله عذار است اینجا

دست در حلقه فترک بیفکنند د عمره

سر برده در قدمش جای نثار است اینجا

دو نه از غزلیات جناب محمد عمر خان د عمره مرحوم

برده است خیال خم گیسوی تو ما را صدقته شد از تر کس جادوی تو ما را  
 خواهم که تما شای رخ سیر ببینم پس زخم زند تیغ دوا بروی تو ما را  
 هر باد که چون آهوی رم کرده زمبندی لازم که برد بدره اوی تو ما را  
 از سیر چمن غنچه دل بیا ز نگر دد خندان بسکند باد گل روی تو ما را  
 بر مین کس ای مکه که در آه سحر من تا چند کشد خوی جفا جوی تو ما را  
 رضوان و لب حوش و می و مطرب و ساقی بر باد شد از خاک سر کوی تو ما را  
 از بی بصری پای طلب نیست د عمره را  
 چشمی به تماشا که کشد سوی تو ما را

پنج جیزم ای عزیزان برده دل بی اختیار  
 جلوه رخسار ناز و غمزه و رفتار قد  
 پنج دیسگر آفت جانم بود در عاشقی  
 لاله زلف دام و چشم شد صیاد دل  
 دور بگرفته ز رویش پنج دیسگر در جهان  
 مهر و ماه و مشتری، یروین زهره آشکار

زانکه باشد هراوی مه جبین بر وین خویش

زهره جلوه مشتری باشند در کوش ننگار  
 بازم از پنج دیگر روزم سیه کرده چو شب  
 از دو چشم و خیال و رخسار و دوزلف مشکبار

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله رب العالمين  
والصلاة والسلام على  
سيدنا محمد وآله الطيبين  
الطاهرين

كامله با شرف بر حضرت محمد رسول الله صلى الله عليه وسلم

که در روز شنبان ۱۲۱۲ هجری قمری در شهر کابل

مجلسی با حضور حضرت مولانا محمد علی قزوینی

محدث کاتب به نوبت در شهر کابل

تألیف شده است و در شهر کابل در روز شنبان ۱۲۱۲

هجری قمری در شهر کابل در روز شنبان ۱۲۱۲

هجری قمری در شهر کابل در روز شنبان ۱۲۱۲

هجری قمری در شهر کابل در روز شنبان ۱۲۱۲

هجری قمری در شهر کابل در روز شنبان ۱۲۱۲

روشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

نصف صفحه اخیر کتاب جنت الفردوس که در سنه ۱۲۱۲ قمری زمانی که سردار علم خان و کیل الدوله به معیت اعلیحضرت شاه زمان از سنه ۱۲۱۱ قمری جهت سرزنش طائفه سکهان عازم لاهور شده بود و پس از انجام سرکوبی سکهان اعلیحضرت شاه زمان در سنه ۱۲۱۱ از سبب شورش شهزاده محمود عازم کابل شده و در هجده رمضان سنه ۱۲۱۱ وارد کابل گردید سردار علم خان موصوف به نیابت اعلیحضرت شاه زمان برای اداره لاهور در آنجا اقامت داشت و این کتاب بر حسب فرمایش او در آنجا تحریر شده است که اسم کتاب و سنه تحریر در خود صفحه خوانده می شود :

- ۱. مهر طرف چپ کاغذ مهر خود سردار علم خان و کیل الدوله و مسجد این بیت است
  - ۲. حق - سوره یا - بن و رحمان علم شد در جهان از فضل سبحان
  - ۳. طرف راست صفحه مهر محمد کلان خان یسرو کیل الدوله مرحوم مسجد این مصرعه : محمد کلان است در دوعالم
  - ۴. مهر متصل هم مهرهای محمد عمر خان و عمره است .
- مقصود اینجاست که این صفحه يك واقعه تاریخی و حکومت افغانی را در لاهور نشان میدهد و واقعه سنه ۱۲۱۱ - ۱۲۱۲ قمری عهد شاه زمان را با ثبوت میرساند .



خال هندو هر دو کيسو يار برا طرف گل  
 ر هزن هوش خرد مسند ان د و چشم بر خوار  
 بارد يگر پنج د يگر نور افزايد به چشم  
 سبزه و آب و خط و روي خوش و فصل بهار  
 سبزه خا آب ... خط د يگر سرنوشت

ري خوش رخساره فل بهار ان سبر يار  
 پنج پنج اين غزل کوود مشکر اي و عه  
 پنج مکرم نکو بستش به حکم کرد کار

تا چشم غضب نا کاش بينه به عتاب اندر  
 ميوز زم ومي سا زم چون شمع بشتاب اندر  
 از بسکه جنون افشکند ما را به خيال او

ميه گریم ومي خندم چون طفل بخواب اندر  
 در شعله حسن او تساب انگهي نبود  
 بنشينم و بر خيزم چون نقش به آب اندر

بهر بيد ز بان ما با خنجر غم امسا  
 ميدانم و خا موشم چون خط به کتاب اندر  
 از جور رقيبانش گرديد به لب جانم

مي بينم ومي سوزم چون نقش بر کاب اندر  
 غوغای قیامت گشت از ظلم جهان بکسر  
 تا فرس مهر وارش گشته به نقاب اندر

از روی جنون گفتم کربوسه دهی گفتار  
 زین عقر حمل زاید و عمر به شتاب اند

کتاب خطی که ارفلم جناب محمد عمر خان دمره باقیست و سرایا هر يك را به خط خود  
 نوشته است ازین قرار است  
 ۱- کتاب ضخیمی بنام کنج جواهر تالیف شیخ جوهر نام کاتب دو جلد در يك و قاپه  
 و بحث این کتاب حیات عمری حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله وسلم میباشد قبیل  
 از بعثت الی ختم سلسله غزوات رالی دور حضرت امامین شریفین که نوشته جلد اول را  
 در (۵۸۸) صفحه بتاريخ ۱۲ شعبان المعظم در سنه ۱۲۶۰ در کرم انجام نموده و جلد دوم  
 را در ۲۷۴ صفحه در بیست و پنج شعبان ۱۲۶۲ قمری با تمام رسانیده است و کما غد هر  
 دو جلد ابریشمی زرد گون بخط نستعلیق  
 ۲- کتاب گلستان فرهنگ که مسنده شیخ بخط نستعلیق و بطور بیاضی به کسبیا غد  
 ابریشمی که در حتم کتایب سینه تحریر و اسم خودش خوانده میشود و همین صفحه آخرین  
 کتاب گلستان را که در فوق مذکور شد زنگو گراف نمودیم که به ملاحظه فارین مجترم  
 کنذاشته میشود

- ۱۳ قطعات حمام بندی حضرت شیخ سعدی علیه الر حمه
- ۱۴ رباعیات حکیم عمر خیام بخط نستعلیق در ۹۶ صفحه بخط خود محم. عمر خان
- ۱۵ منتخبات از اقوال شعرای متقدمین و معاصرین خودش به ترفیع حروف نهجی
- ۱۶ ابیات یوسف زلیخای حضرت مولانا جامی
- ۱۷ کتاب رحمان بابا بخط نسخ پشتو
- ۱۸ کتاب واقعات کربلا

کتاب گلستان و قطعات حمام بندی حضرت شیخ ابیات یوسف زلیخا و منتخبات و اقوال شعراء متقدمین و معاصرین اودریک و فایه بطور بیاض ضخیمی نوشته شده است. (۱)

**توضیح:**

جناب فاضل دانشمند حافظ نورمحمد خان کهکدای در شماره ۳۸ سال سوم مجله کابل در ذکر شعرای عصر اعلی حضرت تیمور شاه لی زمان اعلی حضرت دوست محمد خان معاونت بزرگ ادبی و قلمی فرموده اند و در زمره شعراء آنوفته یک فرشا عمر را باسم حاجی عمر خان متخلص به دهر، اسم میگیرند: بنده باین فناعت دارم که یقیناً شخص دیگری هم باین اسم باصفت شاعری در گذشته باشد ولی ازینکه بعضی تخمیسات مبر هوتک خان فوفلزائی افغان را باسم عمر ذکر میفرمایند نظر به رابطه ادبی و قومیت فوفلزائی و ازینکه نواده دختری هوتک خان بود تخمیسات مبر هوتک خان مرحوم از اقوال همین محمد عمر خان فوفلزائی میباشد چنانچه که آن فاضل محترم حاجی عمر خان را شخصی می پنداشته اند که توان سرودن اشعار را در پشتو و فارسی باین املا و متانت نداشته و خصوصاً اثر مرتب محمد عمر خان فوفلزائی با خط و امضای خودش که در همه جا باسم محمد عمر ولد محمد کلان درانی امضاء کرده است و نظمی که بتاریخ فوت پدر خود محمد کلان خان گفته است نیز در جوار زیارت خواجه بلغار غزنین در لوح مزار شان منقراست و همچنان شعری که فقیر محمد خان پسر مرحوم بتاریخ فوت پدر خود گفته با خط خودش بدست بنده موجود است و علاوه آن حاجی عمر خان کابلی به گفتن شعر پشتو نیز مقتدر نبوده است یعنی با همه دلایل مثبت اشعاری که باسم عمر در اعطاب مذکور در پارچه های خطی دریافت شده است یقیناً از همین شخص است که اگر فاضل محترم آقای خلیل مساعدت اخلاقی و ادبی بیشتر به کار برند میتوانم که آثار خطی و شعری مرحوم را با خط و امضاء و حتی مهر های محمد عمر خان دهر، رابه طبع و نشر رسانیده و به فناعت فارغین محترم بیر دازم ولی جناب آقای کهکدای درین باره گرفته خاطر نشوند چرا که ازین اشتباهات و خصوصاً درباره اشخاص گمنام زیاد واقع شده و میشود:

(۱) این منتخبات که بصورت بیاض ضخیم است و الحق دارای اشعار بسیار شعراء آنوقت و اشعار خود عمر است و علاوه صفحه اخیر کتاب جنتا لفر دوس با یک صفحه کتاب رحمان بابا و یک صفحه از کتاب کنز قلمی در اداره هم نزد بناغلی فوفلزائی ملاحظه شد و آنچه انتخبات که از بیاض مذکور درین تحریر خود نموده در آنجا دیده شد بفرض تصدیق از ملاحظه خود نکاشتم تا دیگر مطالعین را هم در وجود بیاض مذکور و صفحات مهورا طمینان باشد:

محمد ابراهیم خلیل

شعری کہ تاریخ قوت محمد کلان خان بد خود گفته است اینجاد و بیت آن اکتفا می در ہم  
 و احسن تا در بیخ محمد کلان خان نگرفته کام دل ز جهان رفت وای او  
 ذی حشمتی که در همه در انبان نبود صاحب وقار و عزت و تمکین سوی او  
 ابیانی که فخر محمد خان پسر محمد عمر خان بتاریخ فون پدر خود گفته است اینکه  
 عمر خان شاهی عادل و دین پناه مدار البقار فت ازین پنا یگسار  
 خدای را غنی و خلق خشنود ازو بنام نکو ماند زین جا یگسار  
 ز تاریخ صابر طلب ر حلتش فقیر آمد د از ر وانش بخوار  
 بجز نام نیکو سرد از جهان فقیرا تو نیز از خدا این بخوار  
 ۱۲۹۳ قمری

محمد عمر خان در سنه ۱۲۹۲ قمری در عهد حکومت شیردل خان لوی نابدر بلخ  
 بمعرض حکم ( فواق ) فوت شده و در خراج خیران دران دیار مد فون است که علامه فیر  
 از ایندم معدوم و از نظر ها نامعلوم است ؛  
 نمونه از اشعار پشتوی آن مرحوم که از کتاب قلمی وظایف محمد عزیز خان نواده  
 محمد صدیق خان ارادر مرحوم دستیاب نموده ام ؛

یوار سترگی که را پورته صبحدم پیره دستگیره  
 دوازه لاس منی به تندی س تور و لادیم د لیکبره

یوسترگی که را پورته و گورده پنا غنک  
 نور به راشی صاحبه دالحما دزده گی زنک

بل به نوی په دنیا که گناه کار لهما په رنک  
 که عمل می وی خوبه کر زیدم ستاله جایگره

یو وار سترگی که را پورته مرید ستاد خدای بنده ہم  
 بخاکه لاله اعمال و لاله اعماله شرمنده ہم

یلار نملی دشیطان و له عصیان ازو لایله ہم  
 نه می پناه کبرشی ای دتوا و خلقو پیره

ماه سترگی کپی در پورته په تانشته مین توب  
 پوچ عبت عمر تهرکی په فکرت و په آشوب

که په کار دیم خو پورته صبحدم په وفت دخوب  
 ولاد دلارده دپره سخته خیر شه دلخان له ویره

ماه ترکی در پورته که نه شی لهما مر پند  
 دالعه و وظیفه وایه ممدام دشبخ فر پند

په رختیا سره آیبات دقرآن جبل الوری پند  
 مگر خلاص شی له دنیا و له بنده و له زنجیره

زاری کوی نه ای ( عمر ) هر سخته چه په تاراشی  
 هر مشکر بدی لیاده دغوث الاعظم رواشی

هر عاصی چه ور له ورشی توبه کاندر هاشی  
 خبر دار شه چه اونه کازی بی وفته حبله گیره ( پایان )